

## مبالغه؛ تصویری فراتر از خیال

محمدحسین محمدی

دانشیار دانشگاه تهران

میثم حاجی پور

استادیار دانشگاه سلمان فارسی کازرون

(از ص ۹۵ تا ۱۱۴)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱۶

### چکیده

مبالغه تصویری است بلاغی که اغلب برای آرایش کلام و جلب توجه شنونده به کار می‌رود. در مبالغه، شاعر با استفاده از دو شیوه بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی مفاهیم خرد را بزرگ جلوه می‌دهد و مفاهیم بزرگ را خرد، و در واقع با استفاده از این ابزار بیانی سخن خویش را بسط می‌دهد و تأکید می‌کند تا القای مفهوم بهتر انجام پذیرد. اغلب بلاغ‌نگاران ضمن معرفی مبالغه تأکید کرده‌اند که مبالغه در حقیقت نوعی دروغ آمیخته با خرافات است و بنابراین گاه آن را تمجید کرده‌اند و از عناصر اصلی شعر و سخن بلندپایه دانسته‌اند و گاه آن را مطرود دانسته و شعر راستین را از آن میراً دانسته‌اند. با توجه به رویکرد متفاوت و گاه متناقض بلاغیون نسبت به مبالغه، در این مقاله به این پرسش پاسخ گفته‌ایم که ارزش جمال‌شناسی مبالغه چیست و استفاده از مبالغه تا چه حد در سخن متعالی جایز و بایسته است؟

**واژه‌های کلیدی:** بدیع، مبالغه، اغراق، غلو، مبالغه و شعر حماسی.

## مقدمه

«بدیع» یکی از شاخه‌های علوم بلاغی است که بررسی صناعات ادبی را بر عهده دارد. هرچند هدف از صناعات بدیعی افزایش محسنات کلام است، اما در حقیقت این صناعات برای اغراض متعددی استفاده می‌شوند: گاه وجوه لفظی مورد نظر است و گاه ساحت‌های معنایی. برخی صنایع نیز برای بسط و تأکید معنی به کار می‌روند. این بسط البته بدین معنی نیست که اطناب را به وجود آورد یا حالت بیان مترادفات به خود بگیرد، بلکه گوینده به شیوه‌های خاصی و با استفاده از ابزارهای بیانی مفاهیم و مضامین را بسط می‌دهد و تأکید می‌کند. از جمله این صناعات «مبالغه» است که گوینده با استفاده از این صنعت بلاغی، به بسط معنی و وضوح و تأکید آن می‌پردازد و سعی می‌کند از ایجاز یا اشاره خودداری کند و معنی را تا آنجا که می‌تواند گسترش دهد.

## مبالغه<sup>۱</sup>

«مبالغه» در لغت «کوشش بسیار و زیاده‌روی در کار» و در اصطلاح علم بدیع تجاوز از واقعیت است، به طوری که شاعر یا نویسنده، کسی یا چیزی را در لفظ و معنا چنان وصف کند که صفات منسوب بدان از حد متعارف درگذرد یا فروتر از حد متعارف جلوه کند. به عبارت دیگر، «مبالغه» توصیفی است که در آن افراط یا تفریط توأم با تأکید باشد (قدامه بن جعفر، ۱۴۰۰ق: ۱۴۶؛ ابن منقذ، ۱۳۸۰ق: ۸۳؛ سیوطی، ۱۴۲۶ق: ۱۷۷۳؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۴؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۱۳).

ابن معنز نخستین بار از این صنعت به نام «الافراط فی الصفه» یاد کرده است (ابن‌المعز، ۱۴۰۲ق: ۶۵). قدامه بن جعفر آنرا «مبالغه» نامیده و «غلو» را از آن منشعب کرده و این نامگذاری او مورد پذیرش علمای بلاغت قرار گرفته است (قدامه بن جعفر، ۱۴۰۰ق: ۱۴۶؛ المصری، ۱۳۷۷ق، ج ۲: ۵۴؛ ضیف، ۱۹۶۵: ۷۳).

ابوهلال عسکری در تعریف «مبالغه» می‌نویسد:

«مبالغه آن است که معنی را به منتها درجه و اقصی مرتبه خود برسانی و در عبارت،

از کوچکترین منزلت و نزدیک‌ترین مرتبه آن کوتاهی نمایی» (العسکری، ۱۳۱۹ق: ۲۸۷).

مؤلف قابوس‌نامه از مبالغه به «دروغ» تعبیر کرده است. وی خطاب به فرزند خویش می‌گوید:

«اندر شعر دروغ از حد مبر، هرچند دروغ در شعر هنرست» (کیکاؤوس بن اسکندر،

۱۳۸۳: ۱۹۱)

که یادآور این بیت نظامی است:

در شعر مپیچ و در فن او      چون اکذب اوست احسن او

(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۶)

صاحب نقدالنثر می گوید:

«کذب و مبالغه در هیچیک از فنون سخن، جز شعر مستحسن نیست» و از قول

ارسطو نقل می کند که در شعر، کذب از صدق بیشتر است (قدامه بن جعفر، ۱۹۸۰: ۹۰).

از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی مبالغه نوعی خرافات است:

«آنچه مشتمل بود بر عدول از ممکنات به محال، آن را خرافات خوانند؛ و باشد که

مستملح تر شمرند و به این سبب گفته اند: أَحْسَنُ الشَّعْرِ أَكْذِبُهُ» (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۹۴).

با توجه به این نکته است که بعضی حکیمان گفته اند: هرچیز را صدق آراسته

می کند، مگر سخن چین و شاعر، که صدق، عیب آن دو است (ابن حزم اندلسی، بی تا: ۲۰۶).

چنانکه ملاحظه می گردد «مبالغه» عنصری است که در کلام برای بسط و تأکید

معنی به کار می رود و بلاغت نگاران غالباً از این بسط و اطالۀ کلام به نوعی دروغ و

خرافات تعبیر کرده اند. با عنایت به این نکته که مبالغه از دیرباز از عناصر اصلی شعر و

حتی بن مایۀ اشعار حماسی بوده است، آیا استفاده از این نوع دروغ و خرافات در

کلامجایز است یا نه؟ مستحسن است یا مردود؟ در ادامه ضمن بررسی وجوه و مراتب

مبالغه و بررسی درجه جمال شناسی این صنعت به این پرسش پاسخ خواهیم داد.

### مراتب مبالغه

برخی از علمای بلاغت، مبالغه را به لحاظ شدت و ضعف به سه نوع تقسیم کرده اند.

خطیب قزوینی در این باره می گوید:

«مبالغه آن است که در مورد صفتی حدی از شدت و ضعف آورده شود که محال

باشد یا بعید تا چنان گمان نرود که آن صفت را در شدت و ضعف نهایی هست و این

امر در سه شکل تبلیغ و اغراق و غلو منحصر است؛ زیرا صفتی که ادعا شده یا ممکن

است یا غیرممکن. اگر ممکن نباشد غلو است و اگر ممکن باشد یا امکان آن به طور

عادی است یا نه. اگر امکان به طور عادی باشد، تبلیغ است وگرنه، اغراق» (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۵).

بنابراین برای مبالغه سه مرتبه وجود دارد:

#### ۱. تبلیغ

«تبلیغ» در لغت «رسانیدن» و در اصطلاح افراط در وصف چیزی یا کسی است به حدی که عقلاً و عادتاً ممکن باشد (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۵؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۴، کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۱۳؛ فقیر دهلوی، ۱۳۸۴: ۱۷۶۰؛ هدایت، ۱۳۸۳: ۹). «تبلیغ» از انواع دیگر به حقیقت نزدیک‌تر است، مانند این بیت انوری:

بودیم بر کنار ز تیمار روزگار      تا داشت روزگار تو را در کنار ما  
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۶۹)

که عقلاً و عادتاً ممکن است عاشق در وصل محبوب، غم روزگار را به کلی فراموش کند. و سعدی چنین سروده است:

جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال      شب فراق نخفتیم لاجرم ز خیال  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۰۶)

چنانست دوست می‌دارم که گر روزی فراق افتد

تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم

(همان: ۸۹)

#### ۲. اغراق

«اغراق» در لغت «غرق کردن و سخت کشیدن کمان» و در اصطلاح، ادعای امری است که عقلاً ممکن باشد و بتوان آن را پذیرفت، اما از روی عادت محال و بعیدالوقوع باشد (ابن مالک، ۱۴۰۹ق: ۲۲۵؛ العلوی، ۱۳۳۲ق: ۱۲۷/۳؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۱۴؛ المدنی، ۱۳۸۹ق: ۲۱۹/۴؛ فقیر دهلوی، ۱۳۸۴: ۱۷۶۰؛ هدایت، ۱۳۸۳: ۹؛ گرکانی، ۱۳۷۷: ۷۰ و ۳۰۶)؛ مانند این بیت فردوسی:

چو بوسید پیکان سرانگشت اوی      گذر کرد بر مهره پشت اوی  
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۹۷/۴)

البته احتمال نمی‌رود که دلاوری چنان در تیراندازی مهارت داشته باشد که به یک

لحظه پیکان را از مهره پشت خصم بگذاند، اما می‌توان عقلاً آن را پذیرفت؛ و یا مانند بیت:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه «جَنَاتٌ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» داشت (حافظ، ۱۳۸۴: ۵۴)

### ۳. غلّو

«غلّو» در لغت «از حد درگذشتن» و در اصطلاح بیان صفتی یا ادعای امری است که عقلاً و عادتاً محال و غیرممکن باشد (ابن مالک، ۱۴۰۹ق: ۲۲۶-۲۲۷؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۱۴؛ المدنی، ۱۳۸۹ق، ج ۴: ۲۲۹؛ فقیر دهلوی، ۱۳۸۴: ۱۷۶۰؛ هدایت، ۱۳۸۳: ۹؛ گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۸۰ و ۳۰۶).

مولف *الصناعتین* در این باره می‌نویسد:

«غلّو، تجاوز از حد معنی و رفعت در آن است تا جایی که رسیدن به آن عادتاً

ممکن نباشد» (العسکری، ۱۳۱۹ق: ۲۸۰).

علمای بلاغت، غلو را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: غلو مقبول و غلو مردود.

**غلو مقبول** به سه شکل در کلام ظاهر می‌شود:

الف) گوینده کلام خود را در عین آنکه دور از عقل و عادت است، با الفاظی ادا می‌کند که به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. به عبارت دیگر، گوینده در سخن خود کلماتی می‌آورد که بر «تشبیه» یا «گمان» [= توهم، شک و تردید] یا «شرط» یا «تقریب» دلالت دارد؛ در عربی کلماتی نظیر «کأنَّ»، «کاد»، «لو»، «لولا»، «أوشک» و در فارسی کلماتی از قبیل «گویی»، «پنداری»، «گویا» یا یکی از ادوات شرط (القیروانی، ۱۴۰۱ق: ۶۴/۲؛ ابن مالک، ۱۴۰۹ق: ۲۲۷؛ خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵؛ گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۸۰؛ گرکانی، ۱۳۸۹: ۷۸). ابن‌رشیق قیروانی این نوع را بهترین نوع مبالغه دانسته است (القیروانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۶۴)؛ مانند:

ور به دریا برگذاری تو سموم قهر خویش ماهیان را زیر آب اندر همه بریان کنی

(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۲۸۷)

خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار

(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۲۷)

اگر موری سخن گوید وگر مویی روان دارد

من آن مور سخنگویم من آن مویم که جان دارد

(عمیق بخاری، ۱۳۳۹: ۱۳۹)

ب) غلو متضمن حسن تخیل موجه باشد (ابن مالک، ۱۴۰۹ق: ۲۲۷؛ خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵)؛ مانند:

ز سمّ ستوران در آن پهن دشت      زمین شد شش و آسمان گشت هشت  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۴۸)

که من از گشاد کمان روز کین      بدوزم همی آسمان بر زمین  
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۴۴۷)

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف      گویی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف  
(کمال اسمعیل، ۱۳۴۸: ۴۰۷)

ج) غلو بر سبیل هزل و مطایبه باشد (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵).

سعدی در گلستان، در توصیف سیاهی زشترو به مطایبه چنین گفته است:

«مَلِک در خشم رفت و او [= کنیزک] را به سیاهی بخشید که لب زَرینش از

پَرّه بینی درگذشته بود و زیرین به گریبان فروهشته» (سعدی، ۱۳۸۹: ۸۴).

**غلو مردود:** علمای بلاغت، غالباً تبلیغ، اغراق و غلو مقبول را در کلام پسندیده و نیکو دانسته‌اند (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۵-۲۷۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵؛ تهبانوی، ۱۹۹۶: المبالغه)، اما نوعی از غلو نیز وجود دارد که گوینده کلام خود را که از عقل و عادت به دور است، به وجهی بیان می‌کند که مستلزم ترک ادب شرعی و دینی است و از این رو زشت است و قبیح (گرکانی، ۱۳۸۹: ۷۸). در این نوع غلو، مقصود گوینده صرفاً مدح است و جز بالا بردن پایه ممدوح چیزی نیست.

کاشفی سبزواری این نوع غلو را ذیل عیوب نظم آورده و آن را «غلو فاحش» نامیده است و در تعریف آن می‌گوید:

«شاعر، در اقسام مدح و هجا، یا در اغراق اوصاف اشیاء، مبالغه را به حدی رساند که

مرتکب محظوری شرعی شود» (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۷۱).

مؤلف کشف اصطلاحات الفنون، غلو مردود را «محالی» می‌داند که «متضمن حسن و لطافت ادبی» نباشد (تهبانوی، ۱۹۹۶: المبالغه). هرچند این نوع غلو زشت و مردود است، در دیوان بعضی از شعرای پارسی‌گوی فراوان به چشم می‌آید، به عنوان نمونه:

سنانت چنان در دل دشمن افتد  
تو بنیاد فضلی و اصل سخایی  
به نیکی خلیلی به پاکی کلیمی  
که چونان نیفتد قضای خدایی  
به فضل و سخا حیدر مرتضایی  
به روی و خرد یوسف و مصطفایی  
(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۲۱-۵۲۲)

اگر فنا در هستی به گیل برانداید  
وگر بقا نبود در جهان، تو را چه زیان؟  
تو را چه باک؟ نه ذات تو مستعد فناست  
بقا، به ذات تو باقی، نه ذات تو به بقاست  
(انوری، ۱۳۷۶: ۴۴)

نوح نه بس علم داشت، گر پدر من بدی  
قنطره بستی به علم بر سر طوفان او  
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۶۵)

به لحاظ خیال‌انگیزی، تبلیغ فروتر از اغراق است و اغراق فروتر از غلو (المدنی، ۱۳۸۹ق، ج ۴: ۲۲۹)؛ با این حال بیشتر علمای بلاغت نه تنها میان مبالغه، تبلیغ، اغراق و غلو تمایزی قائل نشده‌اند، بلکه همه را مترادف یکدیگر شمرده و یکی را به وسیله دیگری تعریف کرده‌اند. به عنوان نمونه رشیدالدین وطواط «الإغراقُ فی الصِّفَةِ» را تجاوز از قاعده اعتدال می‌داند و می‌گوید: «این صنعت چنان باشد که در صفت چیزی مبالغت بسیار رود و به اقصی‌الغایه برسد... عامه گویند در نکوهش: فلان هیچ‌کس است و چیزی کم. دیگر: ای سگ و دروغ این نام بر تو» (وطواط، ۱۳۶۲: ۷۳). شمس قیس رازی نیز در تعریف اغراق آورده است که: «اغراق پُر درکشیدن کمان است و در صنعت سخن آن است که در اوصاف مدح و هجا و غیر آن غلو کنند و مبالغت نمایند. و وجوه مدایح به حسب تفاوت درجات ممدوحان مختلف است و بر موجب اختلاف احوال ایشان در ارتفاع و اتّضاع، متفاوت» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۶۷-۳۶۸). ظاهراً مراد هر دو از اغراق همان «مبالغه» به معنای عام، یعنی تبلیغ، اغراق و غلو است. نیز (قدامه بن جعفر، ۱۴۰۰ق: ۱۴۶؛ القیروانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۶۰؛ سیوطی، ۱۴۲۶ق: ۱۷۷۳).

شرف‌الدین رامی در بیان تفاوت میان مبالغه و اغراق، اغراق را اعم از مبالغه می‌داند و می‌گوید: «فرق میان مبالغه و اغراق آن است که هر جا که اغراق باشد مبالغه باشد و هر جا که مبالغه باشد، اغراق نباشد؛ چه اغراق افراط است در مبالغه» (رامی تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

## مبالغه در ترازوی نقد

بسیاری از ادبا و فضلا مبالغه را از جهات مختلف مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ بعضی آن را ستوده و برخی نکوهیده‌اند. در میان کسانی که در این باب بحث کرده‌اند، یکی ابن‌رشیق قیروانی است صاحب کتاب *العمدہ فی محاسن الشعر و آدابہ و نقدہ*. به نظر وی معنی کلام ارزش فوق‌العاده دارد. شاعری که در ذهن خود معانی بکر و تازه داشته باشد، هرگز به دنبال مبالغه نمی‌رود و اغلب شاعران ناتوان که چیزی برای گفتن ندارند، دست به دامن مبالغه‌های شگفت‌انگیز می‌زنند تا بدین وسیله خوانندگان را به اعجاب و تحسین وادارند. البته هستند در میان مردم کسانی که فضیلت و برتری شاعر را در وجوه و انواع مبالغه می‌دانند و این توجه شدید از آن رو است که می‌خواهند دوش خود را از زیر بار واقعیات و متعارفات خارج سازند (القیروانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۵۳-۵۴). اما به عقیده وی، عده‌ای از سخن‌شناسان بهترین کلام را کلامی می‌دانند که از دروغ مایه‌ای نداشته باشد و به حقیقت نزدیک باشد (همان).

با آنکه عقیده ابن‌رشیق درخور توجه است، یک نکته در آن مورد غفلت قرار گرفته و آن این است که از شعر نمی‌توان انتظار داشت که تنها به بیان حقایق صرف اکتفا کند، چه از قدیم گفته‌اند: «الشَّعْرُ أَكْذَبُ أَعْدَبُ» از شعر آنچه به دروغ‌تر، با فروغ‌تر» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۶۳).

ابن‌سنان خفاجی (فو. ۴۶۶ ق) می‌گوید:

«مبالغه در معنی، و غلو، مردمان را در این باب اختلاف است، بعضی آن را برگزیده‌اند و گفته‌اند زیباترین شعرها دروغ‌ترین آنهاست... و این راه و رسم یونانیان است در شعر. و بعضی مبالغه و غلو را که به محال نزدیک شود، خوش نمی‌دارند و آن را که به حقیقت و صحت نزدیک باشد می‌پسندند... و آنچه من بر آنم، همان عقیده نخستین است که مبالغه و غلو را می‌ستاید، زیرا که بنیاد شعر بر جواز و تسامح است» (الخفاجی، ۱۴۰۲ق: ۲۷۱-۲۷۲).

یحیی بن حمزه علوی صاحب *الطراز المتضمن لأسرار البلاغه و علوم حقایق الاعجاز* در قرن هشتم به طور دقیق‌تری موضوع را مورد بررسی قرار داده و می‌گوید:



«دانشمندان بیان را در باب مبالغه سه مذهب است و بحث است که آیا مبالغه در شمار فنون بدیع قرار می‌گیرد یا خیر:

۱. مذهب اول این است که مبالغه نه در شمار زیبایی‌های کلام است و نه از فضایل آن؛ و دلیل ایشان این است که بهترین سخن‌ها، سخنی است که بر منهای صدق باشد بی هیچ افراط و تفریطی، و مبالغه از افراط و تفریط خالی نیست. و بعضی گفته‌اند مبالغه را کسانی که از اسالیب عادی عاجزند به کار می‌برند تا از این رهگذر کودنی و درماندگی خویش را جبران نمایند.

۲. مذهب دوم درست نقطه‌مقابل این عقیده است و می‌گوید: مبالغه یکی از بزرگترین مقاصد فصاحت است و به سبب براعت، معانی شعری زیبایی به وجود می‌آورد. دلیل این گروه این است که زیباترین شعرها دروغ‌ترین آنهاست و بنابراین هرگاه کلامی از آن خالی باشد، رکیک و اندک‌پایه است و چون به مبالغه بیامیزد، فصاحت آن آشکار می‌شود و رونق و زیبایی و طراوت می‌گیرد.

۳. مذهب سوم که حدّ میانگین این دو مذهب است، معتقد است که اگر مبالغه در جهت اعتدال به صدق جریان یابد، زیباست و اگر در جهت غلو باشد زشت است» (العلوی، ۱۳۳۲ق، ج ۳: ۱۱۷-۱۱۹).

صاحب *الطراز* پس از نقل این آراء، نظر خویش را در ستایش مبالغه و اهمیت آن یاد می‌کند و خود نیز طرفدار اعتدال است (همان: ۱۱۹).

از دیگر کسانی که در باب مبالغه به انتقاد و عیب‌جویی پرداخته‌اند، شمس قیس رازی است. وی نوع سوم از اوصاف ناپسندیده کلام را به «غلو مردود» اختصاص داده است. به نظر شمس قیس یکی از شیوه‌های عدول از جاده صواب در شعر، «آن است که [شاعر] در بعضی از اوصاف مدح و هجا و غیر آن چندان غلو کند که به حدّ استحالت عقلی برسد یا ترک ادب شرعی را مستلزم بود» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۳۳)؛ چنانکه انوری گفته است:

ای تمامی که پس از ذات خدای جز کمال تو همه نقصان است  
و گفته است «- تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ مِنْ كِتَابَتِهِ وَ قَرَأَتِهِ:

بزرگواری کاندرا کمال قدرت خویش نه ایزد است و چو ایزد بزرگ و بی‌همتاست  
...و شعرا ازین جنس بسیار گفته‌اند که اگر معجز فلان پیغمبر چنین بود، تو را

چنین است و تو چنینی، و اگر فلان پیغامبر چنان کرد، تو چنین کردی» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۳۴-۳۳۵)؛  
چنان که ازرقی گفته است:  
وگر تخت سلیمان را همی صرصر خداوندا  
کشید اندر هوا پیران به امر داد ده داور  
تو آتش طبع گردونی همی در زیر ران داری  
که اندر دست او ابرست و اندر پای او صرصر  
وگر خضر پیمبر را مباح آمد که بی کشتی  
گذارد گام را بر موج در دریای بی معبر  
تو از پولاد، مینارنگ دریایی به کف داری  
که صد دریای خون دارد روان در آب و در گوهر  
(ازرقی هروی، ۱۳۳۶: ۱۰)

در جای دیگر می گوید:

«از عیوب مدح یکی آن است که از حد جنس ممدوح به طرفی افراط و تفریط  
بیرون برند» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۶۸)؛  
چنان که انوری گفته:

زهی دست تو بر سر آفرینش	وجود تو سردفتر آفرینش
قضا خطبه‌ها کرده در ملک و ملت	به نام تو بر منبر آفرینش
چهل سال مشاطه کون کرده	رسوم تو را زیور آفرینش
اگر فضله گوهر تو نبودی	حقیر آمدی گوهر آفرینش

(انوری، ۱۳۷۶: ۲۶۴)

سپس می گوید: «این نوع مدح جز پیغمبر (ص) را نشاید و بیرون از او در حق هر کس که گویند تجاوز باشد از حد مدح» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۶۸). بنابراین، «این جمله ناشایسته است، و دلیری بر شریعت، و دلیل کننده بر بی اعتقادی شاعر، و فتور قوت صدق او در دین، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۳۷).

شمس قیس رازی در مورد مدایح رجال و سلاطین کبار سخنان جالبی دارد:

«و جنس ملوک را خواجه و وحید دهر گفتن، مدحی قاصر باشد و جنس خواجهگان را، شه و ملک، نالایق.... باید که در وجوه مدایح رجال، معول بر ذکر طراوت خلق و جمال صورت نکنند و آن را جز به تبعیت بعضی از فضایل نفسانی به کار ندارند. و در مدح خلفا و سلاطین کبار، اعتماد بر ذکر سخا و شجاعت هم پسندیده نداشته‌اند، از بهر آنکه بذل مال، خود از ضرورات پادشاهی باشد و کسی را که چندین هزار مرد و زن، نان خور باشند و همه را - علی اختلاف طبقاتهم - مکفی المؤمنه باید داشت، چگونه به سخا و مروّت وصف توان کرد؟ و مبارزت و حفظ نواحی ملک، نصیبه بندگان دولت و اعیان عساکر باشد و خلفا و سلاطین بزرگ، قهارمه عالمند و مستعملان ارباب شجاعت. بدین دو خصلت در مدح عبید و موالی ایشان اگر مبالغتی رود، آن هم به بزرگی قدر ایشان بازگردد و اگر کسی خواهد که لابد ایشان را بدین وجوه بستاید بر وجهی باید که غیر ایشان را لایق نباشد.... و در مدح خواتین ملوک و سلاطین، ذکر جمال خوش و خوبی نباید کرد و در کرم و سخاوت، مبالغت نباید نمود و لفظ عقّت را در مدح ایشان به عصمت بدل باید کرد» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸: ۳۶۸-۳۶۹).

چنانکه ملاحظه می‌شود انتقاد شمس قیس رازی بیشتر رنگ دینی و اخلاقی دارد. از توضیحی که صاحب *انوارالربیع* ذیل غلو آورده است، می‌توان نفوذ مذهب و عقاید دینی را در قلمرو عقاید هنری بازشناخت. او می‌گوید:

«غلو اگر به کفر منتهی شود قبیح و مردود است و گرنه مقبول است و پسندیده. و بهترین آن، نوعی است که همراه با حرفی باشد که به صحت نزدیک است، مانند گویی، نزدیک شد که، حرف شرط و حرف تشبیه» (المدنی، ۱۳۸۹ق، ج ۴: ۲۲۹).  
صاحب *ابدع‌البدایع* می‌نویسد:

«حستان بن ثابت انصاری کذب در شعر را قبیح شمرد، هرچند از باب مبالغه باشد و بعضی نظر به آنکه در خصوص شعر گفته‌اند: أحسنُهُ أكذبُهُ، مبالغه را از حد گذرانده‌اند» (گرکانی، ۱۳۷۷: ۳۰۷)؛ چنانکه گفته‌اند:

بعد از هزار سال به بام زحل رسد      گر پاسبان ز بام تو سنگی کند رها  
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۱۲۷)

و در جای دیگر می‌نویسد: «ناخوش‌ترین مبالغات آن است که منجر به توهین چیزهای محترم مذهبی شود» (گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۸۱).

نقد شمس‌العلمای گرکانی نیز همانند شمس قیس رازی، نقد دینی است و در آن، پایه و اساس شریعت مد نظر است.

از کسانی که در روزگار ما در باب مبالغه به نقد اخلاقی پرداخته‌اند، یکی مرحوم کسروی است. وی می‌گوید:

«زبان ایران عیب‌هایی دارد که هیچ زبان دیگری گرفتار آن نیست و این عیب‌ها

همانا نتیجه گزافه‌گویی‌های شعر است» (کسروی، ۱۳۳۵: ۲۳).

کسروی در باب مبالغه نظریات شگفتی دارد که گاه از نظر نقد اخلاقی خالی از ارزش نیست، اما با همه نکته‌یابی‌هایی که کرده است، از یک نکته مهم غفلت داشته و آن این است که شعر را نمی‌توان با موازین عقلی و منطقی سنجید. البته راست است که شاعران در مبالغه‌های خود دروغ‌پردازی‌هایی کرده و گاه حقایق ظاهری را پامال خیال‌پردازی‌های خود ساخته‌اند، لکن مایه شعر تخیل است و احساس، و این هر دو حدود و ثغوری ندارد و هر کس مجاز است احساسات خود را به زبان شعر بیان کند.

از دیگر کسانی که در باب مبالغه سخن گفته‌اند، مرحوم فروغی است:

«یکی از صنعت‌های بسیار معمول کلام، اغراق است، یعنی مبالغه. و مبالغه آن است

که چیزی از خوب و بد باشد و گاه تصدیق و تکذیب آن را قوت و شدت دهند، نه آنکه

هیچ نباشد و بگویند هست؛ مثل اینکه بخیلی را به کرم ستایند، و در این صورت اغراق

نیست، دروغ است» (فروغی، ۱۳۳۳ق: ۴۷).

مرحوم فروغی در باب مبالغه نکات دلکش و جالبی مطرح کرده که از نظر نقد ارزشمند است. وی برای مبالغه شرایطی قائل است که با آن شرایط مبالغه از محسنات سخن شمرده می‌شود: ۱- فصاحت و بلاغت کلام؛ ۲- بی‌ضرر بودن مبالغه؛ ۳- ضمیمه شدن لطفی خارجی به مبالغه تا آن را در خود پنهان دارد و به صورت دروغ بین و آشکار نباشد، مثلاً شعر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست      که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

فصیح و بلیغ است، اما علاوه بر مبالغه بی‌حد و اندازه چیزی ندارد و لطافت دیگری ضمیمه

مبالغه نشده که اسباب دلکشی و امتیاز آن گردد. به علاوه چون لطفی خارجی، مبالغه به این

آشکاری را پنهان نموده، مبالغه خود را به صورت دروغ آشکار نموده است (فروغی، ۱۳۳۳ق: ۴۷-۵۰).

هرچند نکاتی که مرحوم فروغی بدان اشاره کرده غالباً درخور توجه است، اما نکته‌ای که از آن غفلت ورزیده این است که هرگز نمی‌توان شعر را تحت ضابطه و قاعده‌ای درآورد و برای آن حدود و شرایطی تعیین کرد. راست است که سخن باید دارای فضیلت فصاحت و بلاغت باشد، اما این که مبالغه بی‌سود یا سودمند است، بحثی است که در شعر نباید مطرح شود، چه در شعر سودی در کار نیست. به هر حال بی‌ضرر بودن یا زیان‌آور بودن مبالغه بحثی است دور از نقد راستین هنری.

### وجوه جمال‌شناسی مبالغه

مبالغه را با توجه به مفهوم وسیع تصویر، می‌توان در شمار تصویر آورد. تصرفی که ذهن شاعر در شیوه طبیعی و عادی بیان می‌کند تا حالت یا صفتی را کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از آنچه هست بنمایاند، از نیروی خیال مایه می‌گیرد. مبالغه در هر مضمونی سبب می‌شود که آن مضمون از حدّ یک امر عادی و طبیعی خارج شود و همین خروج موضوع از حوزه عواطف عادی، برجستگی، تشخص و عظمت خاصی به سخن می‌بخشد که از مجرای طبیعی عادت به دور است. بنابراین، مبالغه ارائه یک تصویر است، تصویری در معنی وسیع‌تر از خیال و ایماژ، و در حقیقت به کمک این صنعت است که شاعر می‌تواند به قول صاحب چهارمقاله معانی خرد را بزرگ جلوه دهد و معانی بزرگ را خرد:

«شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت، آتساق مقدمات موهمه کند و التمام قیاسات منتجّه؛ بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد<sup>۲</sup>، و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد» (عروضی سمرقندی، ۱۳۳۳: ۴۲).

از دو عبارت «بزرگ گردانیدن مفاهیم خرد» و «خرد گردانیدن مفاهیم بزرگ» می‌توان به ترتیب به «بزرگ‌نمایی» و «کوچک‌نمایی» تعبیر کرد. در بزرگ‌نمایی سعی بر آن است تا «مدلول» از بار عاطفی قوی‌تری نسبت به «مصدق» برخوردار باشد؛ مانند:

آتش هیبت تو [= شه] دود برانگیخت ز هند

هندوان را رخ از آن دود سیه گشت چو قیر<sup>۳</sup>

(امیرمعزی، ۱۳۸۹: ۳۵۲)

اما کوچک‌نمایی عکس بزرگ‌نمایی است، یعنی به جای آنکه نوعی تحسین به همراه داشته باشد، از نوعی تحقیر برخوردار است؛ مانند:

چنانش در انداخت ضعفِ جسد      که می‌برد بر زبردستان حسد  
که شاه ارچه بر عرصه نام‌آورست      چو ضعف آمد از بیدقی کمترست  
(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۴)

### مبالغه و شعر حماسی

مبالغه اغلب برای آرایش کلام و جلب توجه شنونده به کار می‌رود. این صنعت بیشتر در حماسه‌ها و مدایح پادشاهان و توصیفات گوناگون و گاه در غزلیات عاشقانه دیده می‌شود. متکلم در این مورد با بیان و خلق آنچه از واقعیت به دور است، اعجاب خواننده را برمی‌انگیزد و ذهن او را به کلام خود جلب می‌کند و در واقع بدین وسیله از یک حالت روانی که اعجاب از محالات است استفاده می‌کند.

در ساختمان حماسه، مبالغه نیرومندترین عنصر خیال شاعرانه است. در *شاهنامه* فردوسی، مبالغه چنان در بافت زبانی و فکری شاعر تنیده شده است که نمی‌توان آن را نوعی صنعت تلقی کرد. آنچه فردوسی به عنوان مبالغه [= تبلیغ، اغراق و غلو] ارائه می‌دهد با آنچه شاعران دیگر - خاصه مدیحه‌سرایان - به عنوان مبالغه به تصویر کشیده‌اند، تفاوت فراوانی وجود دارد. مبالغه برای حماسه عنصری است اصلی و ضروری، حال آنکه برای غیرحماسه امری خارجی و تحمیلی است. فردوسی به واسطه شناخت واقعی روح حماسه از این عنصر به خوبی استفاده کرده است. مبالغه در *شاهنامه* غالباً در وصف میدان‌های جنگ و در تعریف شخصیت‌ها و یا در گفتگو میان قهرمانان ظاهر می‌شود و نه تنها نمودار قدرت آفرینش هنری فردوسی است، بلکه نشان می‌دهد که وی هم به بلاغت کلام و اقتضای حال واقف بوده و هم با اصول تراژدی و حماسه آشنایی کامل داشته است؛ مانند:

اگر بر زمین برزند گرز کین      بترسد زمان و بلرزد زمین  
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۹۹)

مبالغه گاه در باره حقیقت و ماهیت اشیاء و حالات است که چندان زیبایی و لطفی ندارد و گاه در جهت تداعی تصویرها و ساختن خیال‌های شاعرانه است که در حقیقت

نوعی تشبیه یا اسناد مجازی است (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۳۹۰). مبالغه‌های شاهنامه از آنجا که بر مدار نوعی اسناد مجازی است، دارای تنوع بسیاری است. مطالعه صور مبالغه در شعر فردوسی نشان می‌دهد که حوزه امکانات و تنوع زمینه تصویری در اسناد مجازی بیش از همه انواع تشبیه و استعاره است، زیرا جدول امکان ترکیب و اسلوب ساختمانی استعاره و تشبیه در حد معینی به پایان می‌رسد، ولی در اسناد مجازی این کار حد و حصری ندارد (همان: ۴۴۹). به عبارت دیگر، تصاویر مجازی شاهنامه از حد و حصر بیرون است و هرکدام از تصاویر رزمی شاهنامه را که بررسی کنیم، هسته اصلی آن، نوعی اسناد مجازی است که بیش و کم با نوعی تشبیه ممکن است ترکیب شده باشد، ولی در حقیقت تشبیه نیست، حتی ابیاتی از نوع:

شود کوه آهن چو دریای آب      اگر بشنود نام افراسیاب  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۹۴)

که به ظاهر تشبیه می‌نماید، عمق آن نوعی اسناد مجازی است و دمیدن حرکت و حیات انسانی است در «کوه آهن» تا به مرحله درک و شناخت برسد (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۴۹-۴۵۰).

در میان شاعران سبک هندی توجه به غلو- که نه عقل آن را می‌پذیرد، نه عادت- بسیار شایع بوده است، زیرا اینان بدین وسیله می‌توانستند معانی ساده را به معانی پیچیده و بیگانه تبدیل کنند، به عنوان نمونه:

لاله‌زاری می‌شود عالم اگر بیرون دهیم      داغ‌هایی کز تو پنهان در جگر داریم ما  
(صائب تبریزی، ۱۳۸۷: ۱۳۸)

آنچه می‌پیچد در این دریا به خود، گرداب نیست

اشک‌ریزان حلقه‌ها در گوش جیحون کرده‌اند  
(همان: ۱۲۲۱)

## نتیجه

مبالغه در حقیقت نوعی تجاوز از واقعیت است که به دو شکل بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی نمود می‌یابد. این صنعت بلاغی اغلب برای آرایش کلام و جلب توجه شنونده و بسط و تأکید کلام به کار می‌رود؛ بنابراین مبالغه را با توجه به مفهوم وسیع تصویر، می‌توان

در شمار تصویر آورد. شاعرانی که از این صنعت بهره یافته‌اند بیش از سایر شاعران توانسته‌اند ذهن و توجه خواننده یا شنونده را به خود جلب کنند. مبالغه نتیجه شور و هیجان شدید عاطفی است. تا شاعری نفرت یا محبت یا تعلق خاطر فوق‌العاده به شخص یا اندیشه یا حادثه‌ای نداشته باشد، نمی‌تواند به وجهی مبالغه‌آمیز از آن سخن گوید. هرچند اندیشه شاعر در خلق مضامین بکر، گاه ممکن است مبالغه را به حدّ ابتذال فروبکشد، اما در حقیقت مبالغه‌پایه و مایه اصلی شعر است. و آنچه شاعر بدین شیوه خلق می‌کند، هرگز در عالم طبیعت مصداق پیدا نکرده است. بنابراین مبالغه تصویری است فراتر از خیال بشر، و ایزاری است در دست شاعر تا با بسط و تأکید کلام، سخن خویش را اعتلا دهد و صبغه‌ای از جاودانگی بدان بخشد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. برخی از علمای بلاغت تسمیه «مبالغه» را برای این صنعت پذیرفته‌اند، در این باره ← قدامه بن جعفر، ۱۴۰۰ق: ۱۴۶؛ العسکری، ۱۳۱۹ق: ۲۸۷؛ خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۵؛ العلوی، ۱۳۳۲ق: ۱۲۱/۳؛ الحموی، ۱۹۸۷م: ۷/۲؛ سیوطی، ۱۴۲۶ق: ۱۷۷۳. برخی دیگر نیز عناوین دیگری را ذکر کرده‌اند، به عنوان نمونه: اغراق ← القیروانی، ۱۴۰۱ق: ۶۰/۲؛ ابن منقذ، ۱۳۸۰ق: ۸۳؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۱۳. غلو ← القیروانی، ۱۴۰۱ق: ۶۰/۲. مبالغه مقبوله ← خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۵؛ نפתازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۴؛ محمود حسینی، ۱۳۸۴: ۲۰۱.

افراط ← القیروانی، ۱۴۰۱ق: ۶۰/۲.

افراط فی الاغراق ← ثعلب، ۱۹۹۵م: ۴۵.

افراط فی الصفه ← ابن المعتز، ۱۴۰۲ق: ۶۵؛ المصری، ۱۳۷۷ق: ۵۴/۲.

اغراق فی الصفه ← رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۶۳؛ وطواط، ۱۳۶۲: ۷۳.

اغراق المقبول ← گرکانی، ۱۳۸۹: ۷۸.

مبالغه الحسنه ← گرکانی، ۱۳۸۹: ۷۸.

در *دقایق الشعر* آمده است: «اغراق برکشیدن کمان است، يُقال اغرق فی القوس؛ و به نزدیک ارباب بلاغت آن است که شاعر در اوصاف مدح یا هجا توغل کند و مبالغت فزاید تا به اقصی‌الغایه برساند و این صنعت را **ایغال** نیز گویند» (تاج‌الحلای، ۱۳۸۳: ۴۲).



۲. مفهومی که صاحب چهارمقاله بدان اشاره می‌کند، همان است که قدامه بن جعفر و دیگران آن را پذیرفته و تأیید کرده‌اند که مبالغه جزء لازم و ذاتی شعر است (قدامه بن جعفر، ۱۴۰۰ق: ۱۴۶).
۳. در این بیت، گذشته از «غلو مقبول»، «حسن تعلیل» زیبایی نیز نهفته است

## منابع

- ابن حزم اندلسی، (بی‌تا)، *التقریب لحد المنطق و المدخل الیه*، تصحیح احسان عباس، بیروت.
- ابن مالک، بدرالدین، (۱۴۰۹ق)، *المصباح فی المعانی و البیان و البدیع*، حقیقه و شرحه و وضع فهرسه حسنی عبدالجلیل یوسف، مکتبه الآداب، مصر.
- ابن منقذ، اسامه، (۱۳۸۰ق)، *البدیع فی نقد الشعر*، به تحقیق احمد بدوی و حامد عبدالمجید، القاہرہ.
- ابن‌المعز، عبدالله، (۱۴۰۲ق)، *البدیع*، اعتنی بنشره و تعلیق المقدمه و الفهارس اغناطیوس کراتشکوفسکی، دارالمیسره، بیروت.
- ازرقی هروی، (۱۳۳۶)، *دیوان*، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، زوار، تهران.
- امیرمعزی، محمد بن عبدالملک، (۱۳۸۹)، *دیوان*، تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، اساطیر، تهران.
- انوری، محمد بن محمد، (۱۳۷۶)، *دیوان*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، علمی و فرهنگی، تهران.
- تاج‌الخلاوی، علی بن محمد، (۱۳۸۳)، *دقایق‌الشعر*، به تصحیح و با حواشی و یادداشت‌های محمدکاظم امام، انتشارات دانشگاه، تهران.
- تفتازانی، (۱۴۰۹ق)، *المطول*، بهامشه حاشیه السید میرشریف، مکتبه الداوری، قم.
- تهانوی، محمدعلی، (۱۹۹۶)، *موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، تقدیم و اشراف و مراجعه رفیق العجم، تحقیق علی دحروج، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت.
- ثعلب، احمد بن یحیی، (۱۹۹۵)، *قواعد‌الشعر*، حقیقه رمضان عبدالتواب، مکتبه الخانجی، قاهره.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۴)، *دیوان*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، تهران.
- الحموی، ابی‌بکر ابن حجه، (۱۹۸۷)، *خزانه‌الادب و غایه‌الارب*، شرح عصام شعیتو، دار و مکتبه الهلال، بیروت.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی، (۱۳۸۲)، *دیوان*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران.
- خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمد، (۱۴۲۴ق)، *الایضاح فی علوم البلاغه*، وضع حواشیه ابراهیم شمس‌الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- الخفاجی، عبدالله بن محمد بن سنان، (۱۴۰۲ق)، *سیر‌الفصاحه*، دارالکتب العلمیه، بیروت.

رادویانی، محمد بن عمر، (۱۳۸۰)، *ترجمان البلاغه*، به اهتمام و تصحیح و توضیحات احمد آتش همراه ترجمه مقدمه و توضیحات به کوشش توفیق ه سبحانی - اسماعیل حاکمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

رامی تبریزی، حسن بن محمد، (۱۳۸۵)، *حقایق الحدایق*، تصحیح محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه، تهران.

سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۵)، *غزل‌های سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، سخن، تهران.

سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۷)، *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.  
سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۹)، *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.  
سلمان ساوجی، (۱۳۷۱)، *دیوان*، با مقدمه و تصحیح ابوالقاسم حالت، ما، تهران.  
سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۲۶ق)، *الاتقان فی علوم القرآن*، تحقیق مرکز الدراسات القرآنیه، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدینه المنوره.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۶)، *صور خیال در شعر فارسی*، آگاه، تهران.  
شمس قیس رازی، محمد، (۱۳۸۸)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی و تصحیح مجدد سیروس شمیسا، علم، تهران.  
صائب تبریزی، محمدعلی، (۱۳۸۷)، *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران.  
ضیف، شوقی، (۱۹۶۵)، *البلاغه*، تطوّر و تاریخ، دارالمعارف، القاہرہ.

طوسی، محمد بن الحسن، (۱۳۷۶)، *اساس الاقتباس*، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه، تهران.  
عروسی سمرقندی، احمد بن عمر، (۱۳۳۳)، *چهارمقاله*، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی به کوشش محمد معین، زوار، تهران.  
العسکری، ابوہلال، (۱۳۱۹ق)، *الصناعین*، مصحح محمدامین الخانجی، القاہرہ.  
العلوی، یحیی بن حمزہ، (۱۳۳۲ق)، *الطراز المتضمن لأسرار البلاغه و علوم حقایق الاعجاز*، دارالکتب الخدیویہ، مصر.

عمق بخاری، (۱۳۳۹)، *دیوان*، با مقابله و تصحیح و مقدمه و جمع‌آوری سعید نفیسی، فروغی، تهران.  
عنصری بلخی، (۱۳۶۳)، *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، سنایی، تهران.  
فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۰)، *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علمی، تهران.  
فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، *شاهنامه*، تصحیح متن به اهتمام ر. علی‌یف، آ. برتلس، م. عثمانف، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، مجلد دوم (جلدهای چهارم و پنجم)، دفتر نشر داد، تهران.

- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- فروغی، محمدعلی، (۱۳۳۳ق)، علم بدیع.
- فقیر دهلوی، شمس‌الدین، (۱۳۸۴)، خلاصه‌البدیع، در تذکره ریاض‌الشعراء تألیف والده داغستانی، اساطیر، تهران.
- قدامه بن جعفر، ابوالفرج، (۱۴۰۰ق)، نقد‌الشعر، تحقیق و تعلیق محمد عبدالمنعم خفاجی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- قدامه بن جعفر، ابوالفرج، (۱۹۸۰)، نقد‌النثر، تحقیق طه حسین و عبدالحمید العبادی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- القیروانی، ابن رشیق، (۱۴۰۱ق)، العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، حقه و فصله و علق حواشیه محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دارالجیل، بیروت.
- کاشفی سبزواری، حسین واعظ، (۱۳۶۹)، بدایع‌لافکار فی صنایع‌الاشعار، ویراسته و گزارده میرجلال‌الدین کزازی، مرکز، تهران.
- کسروی، احمد، (۱۳۳۵)، در پیرامون شعر و شاعری، طهوری، تهران.
- کمال اسمعیل اصفهانی، ابوالفضل، (۱۳۴۸)، دیوان، به اهتمام حسین بحرالعلومی، کتابفروشی دهخدا، تهران.
- کیکاووس بن اسکندر، عنصرالمعالی، (۱۳۸۳)، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، علمی و فرهنگی، تهران.
- گرکانی، محمدحسین، (۱۳۷۷)، ابداع‌البدیع، به اهتمام حسین جعفری، احرار، تبریز.
- گرکانی، محمدحسین، (۱۳۸۹)، قطوف‌الربیع فی صنوف‌البدیع، به کوشش مرتضی کاخی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- محمود حسینی، عطاءالله، (۱۳۸۴)، بدایع‌الصنایع، مقدمه و تصحیح رحیم مسلمانیان قبادیانی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- المدنی، صدرالدین بن معصوم، (۱۳۸۹ق)، انوار الربیع فی انواع‌البدیع، حقه و ترجم لشعرائه شاکر هادی شکر، مطبعه النعمان، نجف الاشرف.
- مسعود سعد، (۱۳۶۲)، دیوان، به تصحیح رشید یاسمی، امیرکبیر، تهران.
- المصری، ابن ابی‌الاصبع، (۱۳۷۷ق)، بدیع‌القرآن، تحقیق حنفی محمد شرف، القاہره: نهضه مصر.
- منوچهری دامغانی، (۱۳۵۶)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.

نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۷۸)، لیلی و مجنون، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.

وطواط، رشیدالدین عمر، (۱۳۶۲)، حدایق السحر فی دقائق الشعر، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، طهوری-سنایی، تهران.

هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۳)، مدارج البلاغه در علم بدیع، تصحیح حمید حسنی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.